

فصلنامه آفاق

سال هشتم، شماره ۲۷ و ۲۸، بهار و تابستان ۱۳۹۱

رابطه عقل و دین

دکتر سید عبدالحمید معصومی

در تبیین رابطه عقل و دین، نظریات گوناگون ابراز شده است. گاهی این نظریات در تقابل و تباین با همدیگر قرار می‌گیرند و گاهی هم در تقارب و توافق. و از مسائل عمده مطرح در جلسات و محافل اجتماعی، دانشگاهها، حوزه ها و همچنین در انجمن های فلسفه، مسئله عقل و دین بوده و مخصوصاً امروزه در مجامع قانونگذاری و مجالس شورا بصورت جدی مورد بحث قرار می‌گیرد.

در سطح جهانی و مدیریت جامعه بشری، بحث عقل و دین بعنوان ستونهای اصلی و اساسی مطرح بوده و آن را بحث کلیدی تلقی می‌کنند.

هم گستره این بحث وسیع است و تمام ادوار و مراحل زندگی را از کودکی تا پیری و از خانواده تا جامعه بشری در بر میگیرد و هم عمق آن قابل توجه است چون استحکام استدلال یا به عقل بر می‌گردد و یا به نقل، که همان اخبار دینی است.

از همه مهمتر اینکه سرنوشت افراد و جامعه از اینجا مشخص می‌شود. چون تکیه گاه اعمال و رفتار فردی و اجتماعی قانون است و قانون هم یا از منشاء عقل و یا از سرچشمه عقل و دین و یا فقط بر مبنای نقل تدوین می‌شود.

بدین ترتیب زبینه خواهد بود اگر محققین و دانشمندان پیرامون عقل و دین و ارتباط این دو باهم بطور مفصل و مشروح بحث و کاوش نمایند.



برای تبیین رابطه دین و عقل بهتر است نخست تعریف و برداشت واضح و منقح از هر کدام بعمل آید تا تبیین روابط میان اینها به سهولت و شفافیت انجام شود.

عقل چیست؟

تعاریف گوناگون از عقل بعمل آمده است. هم دانشمندان علوم انسانی و هم مکاتب و مذاهب از عقل به نحو خاصی تعبیر کرده اند.

آیا عقل همان علم و دانش است و عاقل یعنی عالم و دانشمند؟

آیا عقل تیزهوشی و زرنگی در مسائل فردی، خانوادگی و اجتماعی است؟ یعنی عاقل فردی است که در معاملات روزمره زندگی، برخوردها و مذاکرات، کمتر فریب می خورد و بیشترین امتیازات را می گیرد؟

آیا عقل همان نیرویی است که منافع را بیشتر می کند و از ضررهای مادی جلوگیری می کند؟

آیا عقل همان نیروی حسابگری است که ریز مسائل زندگی و کسب و کار و برنامه ها را بررسی کرده و در تصمیم گیری ها کمک می کند؟

آیا عقل همان نیروی رهیاب، رهنما و رهگشا است؟

آیا عقل همان هوش معمولی است که اکثراً از آن برخوردارند؟

چرا این همه تعاریف گوناگون؟

عقل یک پدیده مادی نیست تا طول و عرض و عمق آن برهمگان مشهود باشد و قابل اندازه گیری، تا در تعریف آن اختلافی پیش نیاید. بلکه یکی از قوای نفسانی و درونی آدمی است که توسط حواس پنجگانه قابل شناخت نیست باید از راه غیر مستقیم وارد شد و از روی نتایج و عملکردهای منسوب به عقل، به این پدیده پی برد و این جاست که هرکس بر مبنای ظرفیت و بصیرت خودش از عقل سخن می گوید و از آن تعریف می کند. بدین ترتیب تعاریف گوناگون می شود، یکی آن را با پای چوبین و بی تمکین می شناسد و دیگری آن را کلید سعادت و خوشبختی میداند.



در این میان به تعریفی جالب و دلنشینی در مورد عقل برمی خوریم که درخور توجه خواهد بود، و آن تعریف همان جمله معروفی است منسوب به پیامبر که می فرماید: «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان.» عقل همان است که بوسیله آن خدا پرستیده شود و بهشت بدست آید. وقتی عبادت عاقلانه است، حتماً عارفانه و خردمندانه است. چون عبادت است چه به معنی پرستش و چه به معنی اطاعت نوعی تلاش و سعی و کار راهم لازم دارد و از آن جایی که باید بهشت بدست آید یعنی عبادت به نتیجه هم برسد پس سه رکن اساسی در تعریف عقل وجود دارد:

اول - معرفت و شناخت مبدأ، خالق و مدیر هستی است.

دوم - بر مبنای این معرفت تلاش لازم، اطاعت مناسب و عبادت شایسته انجام گیرد.

سوم - سبک کار و شیوه این تلاش توأم با معرفت به گونه ای باشد که به بهشت نعمت ها و خوبی ها برسد.

بر این مبنا عقل آن پدیده نورانی و روشنگر است که اول تر از همه مهمترین را بشناسد که باید بشناسد و دیگر آنکه عقل در عمل دخالت می کند و آدمی را وادار به اطاعت خردمندانه می نماید و از همین جا کار عقل از هوش معمولی جدا می شود و کار عقل به فهم و معرفت تنها خلاصه نمی شود، به نحوی به عمل ارتباط می گیرد و آن هم عملی در حد عبادت و اطاعت محض. خصوصیت این عمل باید طوری باشد که حتماً به نتیجه و مقصد برسد که امتیاز دیگری برای عقل است.

پس نه فقط معرفت و شناخت تنها که شناخت توأم با عمل و اطاعت از دستورات او و نه تنها فقط اطاعت که بهترین شکل اطاعت و عمل و عبادت کار عقل است.

از مجموعه آنچه بیان شد، در شناخت عقل، شناخت مطالب و حقایق سخن نخست است اما عقل منحصر به این شناخت نیست بلکه دخالت در عمل و پیاده کردن معرفت های بدست آمده نیز کار عقل است که اگر چنین نمی بود، عقل با علم یکی می شد.



اگر خوب دقت شود، قضاوت آنهم قضاوت منصفانه، از شئون عقل است. عقل به نحوی به بایدها و نبایدهای زندگی کار دارد و باز هم به تشخیص خوب از بد ارتباط دارد.

پس عقل همان است که هم در تشخیص و معرفت و هم در شیوه کار و تعیین مسیر و هم در رسیدن به هدف و نتیجه سهم غیر قابل انکار دارد.

دین چیست؟

تا دین را شناسیم نمی توانیم در مورد رابط عقل و دین قضاوت نمائیم. اختلاف نظر در تعریف دین به مراتب بیشتر و جدی تر از اختلاف نظر درباره عقل است. به اندازه ای که گفته می شود ما با ادیان سروکار داریم نه با دین.

اختلاف نظر در تعریف دین و شناخت مذاهب، گاهی منشأ خارجی دارد. به این معنا که تحلیلگر و محقق بر مبنای پیش فرض های خود و اصول فکری و جو حاکم بر فضای اجتماعی راجع به دین و مذهب قضاوت می کند و نتیجه می گیرد.

گاهی اختلاف نظر منشأ داخلی و درون دینی دارد، زمانی که محتویات ادیان و کتب مربوطه مورد مطالعه قرار می گیرد، می بینیم تفاوت فراوانی میان دستورات ادیان، جهان بینی مطرح شده در آن ها، طرز معرفی خداوند و نحوه شناخت و برخورد با انسان ها وجود دارد.

این عوامل باعث می شود، قضاوت ها در مورد دین گوناگون باشد. کسی آن را افیون توده ها می داند و دیگری دین را ساخته و پرداخته افکار انسان ها دانسته، سومی دین را امری شخصی و مربوط به فرد دانسته، مطرح شدن دین را در جامعه و مدیریت امر غیرمفید و مضر می داند و چهارمی دین را مجموعه دستورات اخلاقی و معنوی دانسته، آن را واجد صلاحیت قانون گذاری و برنامه ریزی نمی داند و پنجمی، دین را بدون ارتباط با عقل، نجات دهنده و عامل پیروزی شخص در زندگی دانسته عقل را کم بها تلقی می کند.



البته راجع به دین و دیانت صحبت کردن، وارد شدن به معرکه بزرگ زندگی و تاریخ است.

این مقاله را مجال صحبت درباره ادیان جهان نیست، حتی فرصت مطالعه و تحقیق در مورد ادیان ابراهیمی، موجود نیست.

ما راجع به دینی صحبت می کنیم که نتایج کارها را محصول تلاش انسان ها می داند: «لیس للانسان الا ماسعی» ما از دیانتی سخن می گوئیم که احسان احسان کننده را در درجه اول مربوط به خودش می داند: «ان احسنتم احسنتم لانفسکم».

ما از دینی سخن می گوئیم که حساب را زره زره چه در خوبی ها و چه در بدی ها انجام می دهد و به صورت قطعی از آن یاد می کند: «فمن يعمل مثقال ذره خیر یره و من يعمل مثقال ذره شر یره».

مخصوصاً ما از دینی سخن می گوئیم که جهان را هوشمند می داند و همگان را تسبیح گوی او می داند و همه موجودات در برابر آن مدبر یگانه سر طاعت و اطاعت خم می کنند و مهم این است که آگاهانه این کار صورت می گیرد: «و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم».

سخن از دینی است که بدترین های اولاد آدم را بی خردترین ها معرفی می کند: «ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون».

سخن از دینی است که یک ساعت کار فکری را از یک عمر کار جسمی و فیزیکی برتر می داند: «تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة».

دینی که حتی برای یک لحظه شخص را فروگذار نکرده و تابلوهای رهنمایی و جهت دهنده اش را در سراسر عمر انسان نصب کرده و از اوان بارداری و تولد و طفولیت تا جوانی و میان سالی و پیری و درمقطع مردن و کفن و دفن انسان را دلسوزانه و محترمانه مورد توجه قرار داده، حتی بعد از مرگ از سفارش دعای خیر برای گذشتگان دریغ نورزیده است.



از دینی سخن گفته می شود که آدمی را کاندید خلافت و جانشینی خداوند عزیز و حکیم در زمین دانسته اولاً او را مفتخر به یادگیری اسماء و رموز دانش ساخته و بعداً تاج افتخار مسجود ملائک بودن را، برسر او می گذارد.

از دینی سخن گفته می شود که مسیر تکامل را به آدمی معرفی کرده و موانع راه را بررسی نموده، مخصوصاً دشمنان ناشناخته و نامرئی آدمی را به او شناسانده و راههای پیروزی بر دشمنان داخلی و خارجی را به انسان ها آموزش داده و مخصوصاً طرز تقویت قوای درونی را بطور ماهرانه ای بیان نموده است.

از دینی سخن گفته می شود که قانون اساسی اش نه در یک بعد که در ابعاد گوناگون بلاغت، قانون گذاری، پیش بینی آینده، دستاوردهای علمی و ... جنبه اعجاز داشته و چهارده قرن است که قرآن کریم فریاد می زند: اگر در مورد من (قرآن) شک دارید، همه تان دست به دست هم دهید و یک سوره مثل سوره های قرآن بیاورید.

بطور خلاصه از دینی بحث می کنیم که خداوند را، پروردگار و مربی عالم هستی، بی نظیر و بی مانند، قادر و حکیم و حیّ قیوم و بدور از تصور و تخیل ما معرفی می کند و جهان را حساب شده و با برنامه، دقیق و انسان را موجود برتر این جهان می داند و انسان موفق را انسان هماهنگ با نظام هستی معرفی می کند و اشیاء را رام شده انسان و در تسخیر او اعلام می دارد. اما در عین حال آدمی را مسؤول و پاسخگو در برابر این همه امتیازات می داند و بالاخره تصویری از انتهای کار و نتایج عملکرد زندگی انسان را به شکل تنور سوزان یا باغ و باغستان ارائه می دهد.

رابطه عقل و دین

رابطه عقل و دین بطور مسلم از چند حالت خارج نیست:

هیچگونه رابطه مستقیم با هم ندارند، عقل مسیر خود را می پیماید و دین مسیر خود را، نه همدیگر را تأیید می کنند و نه در جهت تخریب همدیگر قرار می گیرند و حوزه



های کاری هر کدام از دیگری جداست، عقل حسابگر به کار خود مشغول است و دین هم باید‌ها و نبایدها را بررسی می‌کند.

با هم در تخاصم اند. به شدت دشمنی می‌ورزند، طرفداران عقل، دینداران را مجانین و جانبداران دین خردورزان را شیاطین می‌نامند. دین دار عاقل و خردمند دیندار نداریم. با ورود عقل یا دین در حوزه ای طرف مقابل، آن طرف یا مقاومت می‌کند و درگیری ایجاد می‌شود و یا فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد.

عقل دین را تأیید می‌کند. ولی دین از عقل طرفداری نمی‌کند یا برعکس دین عقل را می‌پسندد ولی عقل دین را نه. رابطه یکطرفه است.

دین از عقل حمایت می‌کند. حمایتی صد درصد و آن را مبنای تشخیص راه قرار می‌دهد و روز تا روز بر نورانیت و تقویت آن می‌افزاید و در یک کلام از آن جدا نمی‌شود و عقل هم دین را ضروری‌ترین نیاز آدمی و تامین‌کننده غذای روحی و درونی و جهت‌دهنده زندگی و سازنده اخلاق و خلق و خوی انسانی می‌داند و نمی‌پذیرد انسان حتی لحظه ای بدون دین در دنیا نفس بکشد یا از دین فاصله بگیرد.

مطالعه حالات فوق و بررسی دقیق منابع و مأخذ، به سهولت حقایقی را روشن می‌سازد که بر مبنای آن زندگی مطلوب و انسانی پایه ریزی خواهد شد. بهتر است هرکدام از حالات مزبور را جداگانه تحقیق و بررسی کنیم.

حالت اول که هیچگونه رابطه ای میان عقل و دین وجود ندارد، این حالت فقط در ذهن تصور می‌شود و وجود واقعی و خارجی ندارد بالاخره عقل در مسائل اساسی زندگی نظر میدهد و دین هم مسائل اساسی زندگی را مطرح و آن را تبیین نموده رهنمائی می‌کند عقل هم حکم به خوبی یا ناپسندی چیزی و فعلی و حرکتی و اقدامی صادر می‌نماید و دین کار اساسی خود را شناخت خوبی‌ها، بدی‌ها، سفارش به انجام اولی و جلوگیری از ارتکاب دومی می‌نماید.

عدل و ظلم، شایستگی‌ها و بایستگی‌های زندگی مطلوب، ارائه بهترین شکل زندگی، مسئله جنگ و صلح، موضوع حقوق انسانی و جایگاه آن در زندگی و بالاخره



مدیریت جامعه و اداره خانواده، تربیت فرزندان و دهها مسئله دیگر، از مسائل مشترک در حوزه های عقل و دین اند و مسلماً مورد بررسی و تحقیق عقلی قرار گرفته و از نظر دینی هم مسائل عمده و مورد ابتلا جامعه قلمداد شده، دین در باره آنها سفارشات و تأکيدات جدی چه از نوع امر و چه به شکل نهی داشته و از کنار آن بی تفاوت نمی گذرد.

پس چگونه می شود عقل با دین رابطه نداشته باشد یا در همه موارد یا در برخی موارد، دستورات دینی با مخالفت، موافقت و یا چراغ سبز دستگاه عقل قرار نگیرد؟ همین طور از نظر دینی آنچه را در جامعه به عقل نسبت می دهند، ممکن است مورد تأیید و سفارش قرار گیرد یا با شدت با مخالفت دستورات دینی روبرو شود، پس بطور قطعی میان دستورات دینی و سفارشات عقلی رابطه ای وجود دارد.

حالت دوم رابطه خصمانه و در تقابل قرار گرفتن دین و عقل است.

ممکن است چنین تلقی کنند که هر آنچه دین می پسندد، از منظر عقل ناپسند است و بر عکس هر آنچه را عقل دوست دارد، از نظر دینی مردود است. این تخاصم ممکن است بطور کلی در همه حوزه ها باشد یا در اکثر موارد، رابطه، رابطه تقابل و در برابر هم قرار گرفتن ارزیابی شود.

مناسب است این حالت و این نوع رابطه بصورت جدی بررسی شود، چون در جامعه زمزمه هایی از سنخ این حالت به گوش می رسد، و مخالفان دیانت عمدتاً روی این مطلب تأکید می ورزند و به آن استناد می کنند و حتی آن را تبلیغ می کنند و شعار خود قرار می دهند، آیا سیر تاریخی حرکت دینی با موازین عقلی هماهنگ بوده یا نه؟ برخورد دائمی میان این دو وجود داشته؟

وقتی صحبت از دین می شود یا منظور دستورات دینی است یا شخصیت های دینی. دین یعنی آنچه از جانب خداوند آمده (نه ساخته و پرداخته انسان ها) در برگیرنده عقائد، اخلاقیات و احکام است. ادیان الهی و ادیان ابراهیمی که شناخت بیشتری از آنها داریم، مخصوصاً دین کامل و تمام اسلام، هم در بعد عقاید و اخلاق



و هم در بعد احکام و راهکارها، هرچه دارد، عقلاً پذیرفتنی و قابل پسند و تحسین است. در هیچ یک از ابعاد اعتقادی و اخلاقی و عملی و فقهی حتی یک مسئله و مطلبی نداریم که عقل سالم در برابر آن به تخاصم برخیزد و آن را نپذیرد.

آیا توحید یعنی مدبر و مدیر نظام هستی، خداوند بی نظیر بی مانند زنده، قدرتمند، شنوا و بینا، بیش از حد مهربان و رؤف نسبت به بندگان را، شناختن و در برابرش سرتعظیم فرود آوردن و در برابر نعماتش سپاس گزار بودن و از کانون بینهایت عظیم علم و حکمت همیشه جاری آن فیاض بهره بردن، خردمندانه نیست؟

آیا کتابش را به دقت خواندن و مورد تدبر و تفکر قرار دادن و یکایک آیاتش را با ژرف نگری و تعمق بررسی کردن عاقلانه نیست؟

آیا شخصیت پیامبر را مطالعه کردن و به کلمات حکمت آمیز آن بزرگ مرد اندیشیدن و به سبک اداره جامعه توسط آن شخصیت دقت کردن و به زندگی پاک و بی آرایش آن بزرگوار تأسی جستن و به اخلاق عظیم آن شخصیت سر تعظیم فرود آوردن و زندگی خانوادگی و فردی و جمعی را بر مبنای هندسه پیشنهادی آن مرد ترسیم کردن، خرد پسندانه نیست؟

آیا زندگی پیشوایان دینی چون علی بن ابیطالب (ع) را با دید زره بینی نگریستن و مقاطع سه گانه زندگی آن بزرگوار را در مکه و ده سال جهاد در مدینه و سی سال دیگر زندگی در مدینه را بررسی کردن و آن همه زیبایی ها و کمالات را در آن مقاطع سه گانه نگریستن و آنها را به تماشا نشستن و در اخیر از سبک زندگی چنین شخصیتی پیروی کردن و الگو گرفتن، خرد پسند نیست؟

بیطرفانه باید قضاوت کرد کدام دستور دینی (اسلام) خرد مندانه نیست و کدام شخصیت دینی خردمند نیست (منظور شخصیت های درجه یک دینی یعنی حضرات معصومین است).

آیا خردمندتر و عاقلتر از انبیاء الهی (در طول تاریخ) و مخصوصاً رسول خاتم سراغ دارید؟ مردی که در برنامه ریزی زندگی و تلاش در راه رهایی از هر آنچه بت نام



دارد و رسیدن انسان و رساندن اولاد آدم به قله های بلند، بی نظیر است. آیا ائمه اطهار و پیشوایان معرفی شده از جانب رسول، خردمندترین و دانشمندترین افراد نبوده اند؟ آیا سخنان، خطبه ها، خطابه ها و نامه های آن شخصیت ها، هنوز بعنوان درخشنده ترین چراغ راهنما جلب توجه نمی کند؟

آری ممکن است مراسم سنتی جامعه را در عزا و عروسی که آمیخته با اعمال خردناپسند است یا اعمال شخصی فردی را، مهر دینی و مذهبی زد و درباره آن قضاوت کرد که آری دیانت چنین است و چنان. درحالیکه اکثر سنت های معمول در جامعه و افعال و رفتار اشخاصی که ظاهر دینی دارند با واقعیت های دیانت ارتباطی ندارند.

آنجائی که عقل منصفانه تشخیص می دهد و عادلانه قضاوت می کند و آنجائیکه حکم و دستور دینی مستند است یا جزء آیات قرآنی است و یا اگر در زمره روایات قرار دارد مهر صحت را بر اسناد دارد، هیچگاه مخالفی میان آنچه شرع روا می دارد و خرد می پسندد نخواهد بود.

برگردیم به اصل مطلب:

گفتیم رابطه عقل و دین از چهار حالت خارج نیست، دو حالت آن مختصراً مورد بحث قرار گرفت و حالت سوم کاربرد عملی چندانی ندارد و در محافل تحقیقی و علمی کمتر مطرح است و آن حالتی است که بصورت یکطرفه دین عقل را تأیید کند ولی عقل دین را نه، یا برعکس، دین مطلوب خرد باشد ولی خرد مبعوض دین. از بحث این حالت صرف نظر می شود.

حالت چهارم، همان است که مخصوصاً امروز روی آن تأکید می شود و آن حُسن رابطه عقل و دیانت است، به این معنی که هم دین عقل را ارج می نهد و می ستاید و حکم قطعی آن را می پذیرد و هم عقل دین را لازمه زندگی و جهت دهنده فرد و اجتماع دانسته، زندگی منهای دین را زندگی بی محتوا می داند. این حالت نیازمند توضیح و شرح بیشتر است:



تذکر مجدد لازم است که منظور از دین، دین کامل و تمام یعنی دین اسلام است. چون مسیحیت یا یهودیت نه پاسخ گوی تمام نیازها اند و نه جامعیت و تمامیت لازم را در ابعاد زندگی دارند و نه مدعی آن هستند. منظور از دین، اسلام است که هم مدعی اداره جامعه و مردم است و هم خود را یگانه راه نجات می داند و در تمامی زوایای زندگی، نظر می دهد و رهنمایی می نماید.

و از جانبی هم منظور از عقل، همان نیروی عمق نگر و تیز بین و فردا نگر است، نه مکاری ها و حيله های به ظاهر زیرکانه ای که در دیپلماسی های امروزی ناظر آنیم، و نه نیرنگ ها و دروغ بافی هایی که به منظور کسب زر و سیم بکار می برند و نه حيله های مکارانه ای که به منظور رسیدن به اهداف استعماری بکار می رود.

نگاه دین به عقل

دین، عقل را یک پدیده فراگیر و ناظر و حاکم بر وجود می داند که هم عقیده و اندیشه محصول تعقل و تفکر است و هم غیر خدا را پرستیدن و یا درباره خدا بیطرف بودن امری است غیر عاقلانه.

«اف لکم ولما تعبدون من دون الله افلا تعقلون» (انبیاء/۶۷)

اف بر شما و بر آنچه غیر خدا را عبادت می کنید آیا عقل را بکار نمی گیرید؟ پس توحید امری است که از طریق عقل بدان می رسیم. در قرآن کریم نزدیک پنجاه مورد مشتقات عقل مثل تعقلون، یعقلون، لا تعقلون و لا یعقلون بکار رفته که تقریباً بیست درصد آن در مورد تعقل در آیات پروردگار است: «کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون» (بقره/۲۴۲).

اینکه پیامبر اسلام، نشانه ها و علائم قدرت و عظمت خداوند را تبیین می کند و روشن می سازد به آرزوی اینکه مردم عقل ها را بکار گیرند و به صاحب آن عظمت و قدرت و علم پی ببرند و ارتباط با او را در برنامه زندگی خود قرار دهند. و بدین ترتیب ده ها آیه و نشانه پروردگار را در عالم خلقت بیان می کند. حیوانات و



گیاهان و کیهان و آبزیان، خلاصه خاکیان و افلاکیان را بعنوان آیات خداوند ذکر می کند. هرچه بیشتر در جهان خلقت تعقل می کنیم مبانی عقیدتی و فکری مان استوارتر و ریشه دارتر خواهد شد.

قرآن کریم اخلاق انسانی و کریمه را هم در پرتو عقل میسر می داند. مثلاً افرادی که دیگران رابه خوبی سفارش می کنند و خود را فراموش کرده اند، را به عقل و تعقل دعوت می کند. این یک پدیده اخلاقی است که در پرتو نور عقل پدید می آید:

«اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم وانتم تتلون الكتاب افلا تعقلون» (بقره/۴۴)

مردم را به نیکی امر می کنید و خود را فراموش کرده اید در حالیکه کتاب را تلاوت می کنید آیا عقل را بکار نمی گیرید.

حتی رعایت آداب در زندگی را، ثمره عقل می داند. مثلاً کسانی که از پشت خانه (دیوارخانه) با صدای بلند تو را می خوانند، اکثر آنها خرد را بکار نمی گیرند:

«ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون» (حجرات/۴)

اختلافات و پراکندگی اجتماعی و فردی در اثر کدورت ها و کینه ها و دشمنی ها را قرآن کریم معلول بکارنگرفتن عقل می داند:

«و قلوبهم شتی ذالک بانهم قوم لا یعقلون» (حشر/۱۴)

عبادت و بندگی را، کار عقل، و بندگان واقعی خدا را خردمندان روزگار می داند:

«العقل ما عبد به الرحمن»

قرآن پاکی را در پرتو خرد و ناپاکی را محصول بی عقلی و نابخردان را ناپاکان می داند: «و يجعل الرجس علی الذین لا یعقلون» (یونس/۱۰۰)

ارزش خرد و عقل در دستگاه دیانت بقدری است که خداوند شرورترین جنبنده ها را کسانی معرفی می کند که سرمایه عقل را راکد گذاشته و از خرد کار نمی گیرند و در نتیجه نه گوش شنوا برای شنیدن حقیقت دارند و نه سخن شنیدنی و عاقلانه برای دیگران: «ان شرالدواب عندالله الصم البکم الذین لا یعقلون» (انفال/۲۲)



در کتب معتبر روایی ما، احادیث فراوان در بارهٔ عقل، ارزش عقل، خصوصیات خردمند و کمال عقل آمده است. بنظر نمی رسد هیچ فردی مثل پیشوایان دینی ما در بارهٔ عقل، سخن گفته باشند. در حدیثی معروف که مرحوم کلینی در کتاب اصول کافی نقل کرده، امام موسی بن جعفر (ع) در بارهٔ عقل و صاحبان عقل چنان جامع و کامل سخن گفته که مطالعهٔ این حدیث به تنهایی جهت شناخت عقل کافی خواهد بود. ایشان هفتاد و پنج صفت مثبت که خردمندان واجد آنند را بیان می کنند و هفتاد و پنج صفت منفی که عاقلان از آن فاصله می گیرند، را نیز تبیین می نمایند. در تعریف چیزی اگر یک جمله اثباتی و یک جملهٔ سلبی ذکر شود تعریف کامل می شود. در این حدیث جالب صدوپنجاه صفت از خردمندان ذکر شده است.

نگاه عقل به دین

انسان خردمند وقتی به جهان می نگرد، مخصوصاً زمانی که به نظام کیهانی و ستارگان چشمک زن خیره می شود، و همچنین به جهان ریز و هسته و اتم و ژن و کروموزوم و مخصوصاً به انسان دقت می کند، تن انسان و ریزه کاری های بدن و نقشه و هندسه ای که در ساختار آدمی بکار رفته و روح و روان و ذهن و اندیشه و ... قطعاً به این نتیجه می رسد که حساب و کتاب و برنامه و طرحی جالب در نظام هستی وجود دارد و کم کم به این حقیقت نزدیک می شود که این هستی برنامه ریزی شده، برنامه ریز زبردست بی نظیری دارد که در گوشه گوشهٔ جهان در آسمان و زمین آثار این نظم و تدبیر و اندازه گیری و علم و قدرت را می بینیم.

انتظار یک انسان عاقل در این جهان برنامه ریزی شده، فوق کامپیوتری و هوشمند این است که نظام هستی و مدیر نظام هستی در جهت یابی مسیر زندگی خوب، او را کمک نماید که این انتظار برآورده می شود. کمکی که نظام هستی در رهائی انسان ها بکار می گیرد، توجه دادن انسان خردمند است به محتوای هستی، اصل هستی و



رمز هستی. بنابراین آیات و نشانه های خداوند، انسان را تا در خانه خدا هدایت می کند، خدا یعنی سرمنشأ هستی و وجود، خدا یعنی مدبر و مدیر نظام هستی.

در اینجا خداوند با جوینده راه و پوینده مسیر حقیقت سخن می گوید، سخن گفتن از پشت در غیب و سخن گفتن به زبان پیامبران برای بندگان.

انتظار یک فرد خردمند، دستگیری و رهنمائی از جانب مدیرکل نظام آفرینش است و این انتظار عاقلانه برآورده می شود.

این جاست که زمینه ارتباط انسان با خدا آماده می شود، که این ارتباط از طریق انسان بهترین یا بهترین انسان ها فراهم می شود. مسلماً این انسان بهترین، ظرفیت و شایستگی لازم را در جهت دریافت و فهم پیام ها خواهد داشت.

عقل و خرد یک انسان عاقل بصورت جدی به این نتیجه می رسد که آنکه در رأس نظام وجود قرار دارد باید دست انسان مسافر دنیا را علی الخصوص بگیرد و خوب زندگی کردن را به او بیاموزد.

پس اصل دین و دستورات نجات دهنده، خواسته عقل است که اگر چنین نمی بود، عقل گلایه و شکایت داشت که در این صحرای زندگی چگونه جهت یابی کنیم و به کدام سمت حرکت نماییم.

وقتی وارد ساحه دیانت می شویم، سرلوحه اصلی را توحید می یابیم. توحید همان است که عقل ما را بسوی آن رهنمایی کرده و نکته جالب اینجاست که در رسیدن به توحید هر کس باید خودش با بکارگیری خرد و عقلش، بدان برسد. تقلید در ساحه توحید جایی ندارد.

گام بعدی نبوت است. آشنایی با سفیر و سفیران خداوند. خداوند بهترین ها را برای این کار انتخاب کرد، تا پیام های غیبی را به انسان های طالب حقیقت ابلاغ نماید. این سفر با خود حکمی، کتابی و سندی دارند که سند آخرین سفیر، کتابی است قرآن نام. این سند مستحکم و قوی است.



خرد با آشنایی بیشتر با قرآن، گمشده خود را می یابد و جایگاه خود را در قرآن چنان رفیع می بیند که با کل وجود پیمان همکاری با این سند را امضاء می کند. آری خرد زمانی که در متن قرآن کریم وارد می شود، اولاً مورد تکریم و تشویق قرار می گیرد و ثانیاً مطالب قرآنی را مطابق دلخواه خود می بیند. هم نیایش و عبادتش را و هم انفاق و کمک به دیگران را، هم سفارش به تفکر و تدبیرش را و هم عفو و گذشت و احسانش را، هم عدالت خواهی و قسط طلبی اش را و هم جهاد و مقاومت و فساد ستیزی اش را، هم اخلاق خانوادگی و اجتماعی اش را و هم معیارهای دقیق جهت انتخاب پیشوایی و رهبری اش را، هم تأکید بر علمش را، و هم حسن در عملش را، هم برنامه ریزی شبانه روزی اش را، هم کنگره عظیم انسانی اش را، هم صدقات جاریه اش را و هم حرمت نهادن به انسان حتی بعد از فوتش را و خلاصه هم جهان بینی توحیدی اش را هزار درصد می پذیرد. وانگهی شخصیت های دینی و در رأس همه شخص خاتم رسولان را چه از نظر حلم و اخلاق و چه از نظر علم و دانش، چه از نظر دلسوزی و رأفت به مردم و چه از نظر برنامه ریزی و ایستادگی و چه از نظر جهاد و مقاومت، شخصی بی نظیر، دوست داشتنی و نزدیک تر از هر کس به خود، می یابد.

بقیه تربیت یافتگان مکتب نبوت نیز همین طور. علی(ع) در کلام و رفتارش، در جنگ و صلحش، در عدالت جوئی و وحدت طلبی اش و در نیایش و انفاقش، خلاصه در تمام جلوه های زندگی کم نظیر بود.

کوتاه سخن

خرد دوست جدائی نشدنی دیانت است و دیانت، مشوق، مؤید و پرورش دهنده خردها است. خرد چون چراغ می بیند و دین چون صراط و راه، خود را می نمایاند. اگر خرد را از دیانت جدا کنیم، آنچه می ماند تحجر و بد دینی است. و اگر آخر بینی و تیز بینی را از خرد جدا کنیم آنچه می ماند، شبه عقل است.



امروزه اکثراً آنچه را عقل می نامند، شبه عقل است، که نوعی زیرکی است تحت تأثیر قوای شهوانی و اغراض حیوانی. شبه عقل و عقل واقعی در تقابل با هم قرار دارند.

و باز هم آنچه از خشونت های بی رحمانه و کشتارهای وحشیانه که مرتکبان آن نام دیانت بر خود نهاده اند، تاجر دینی و بد دینی است که دیانت واقعی با تاجر دینی در تقابل هم قرار گرفته اند و به شدت با هم ناسازگارند. آری خردمند دیندار یار پیامبر است و متاجر بی خرد عار پیامبر.